

# داستان پیکلز مک‌کارتی یادگار نیم‌سوخته همینگوی



ارنست همینگوی و ژانت فلاکر پاریس، ۱۹۴۴

رضا قیصریه

نویسنده و همینگوی شناس ایتالیایی جوانی چکین *Giovanni Cecchin* برای اولین بار داستان «درگذشت پیکلز مک‌کارتی» *The Passing of Pickles MacCarthy* را در شماره ۸ ژوئیه ۱۹۷۶ مجله ادبی ایتالیایی *Il Racconto* ترجمه و به چاپ رساند که برای دوستانارن همینگوی کاملاً ناشناخته بود و حتی غافلگیرکننده، چرا که تنها نسخه موجود آن نوشته تاپ شده خود همینگوی بوده نزد کارولز بیکر *Carole Baker*، دوست نزدیک همینگوی، استاد دانشگاه پرینستون و مولف یکی از کامل‌ترین زندگینامه‌های همینگوی. چکین نسخه‌یی از کتابش «دعوت به همینگوی خوانی» *Invito alla Lettura di Hemingway* را برای بیکر می‌فرستد و او از کتاب خوشش می‌آید و به رسم تشکر یکی از اولین کارهای ادبی همینگوی را که در سال ۱۹۱۹ نوشته بود یعنی داستان پیکلز مک‌کارتی را برایش می‌فرستد. متن تاپ شده چهارده صفحه است که قسمت اول آن سوخته یعنی ۹ سطر آن. متن پر است از خط خوردگی و تصحیح با میاد، و به خط خود نویسنده. حتی عنوان داستان را نویسنده ابتدا راه (شبهه) *Wop* و *The Wopplan Way* گذاشته نوعی بازی با کلمات به شیوه جیمس جویس و داستان او *The Wopplan Way*. البته *Wop* لقبی تحقیرآمیز و تمسخرآلود است که به ایتالیایی‌های مهاجر در امریکا اطلاق می‌شده. همینگوی در این داستان رزمندگی گردان *Gil Arditi* را در ارتش ایتالیا به تصویر

می‌کشد. آردیت‌ها اغلب از سابقه‌دارها بودند. چکین در پژوهش‌هایش به این نتیجه می‌رسد که به مرور زمان آردیتی جنایتکار به آردیتی نیک‌مرد دگر دسی می‌یابد و اسطوره‌یی می‌شود. می‌گویند اگر فرمانده‌شان را در صف دشمن گم می‌کردند به میدان برمی‌گشتند و آنقدر می‌جنگیدند تا فرمانده را پیدا کنند. لژیون‌های فرانسوی و بعداً گروه «رنجرها» در ارتش‌های امروزی الگو برداری از آردیت‌های ایتالیایی است. البته ناگفته نماند که بعد از جنگ اول گروهی از آردیتی‌ها در شکل‌گیری دار و دسته‌های شبه‌نظامی فاشیستی نقش اساسی داشتند.

گرچه کارولز بیکر می‌گوید این داستان شاهکار نیست اما از آن جهت که جزو کارهای نخستین جوانی مشتاق نویسندگی است و با نوعی تعهد نسبت به مسایل اجتماعی آن زمان نوشته شده اهمیت زیادی دارد، حداقل آن قدر اهمیت دارد که چکین را برانگیخته تا به مکان‌هایی برود که در جنگ جهانی اول میدان نبرد ایتالیا و اثریشی بوده یعنی، کارسو، پیاوه، فوسالتا، بلندی‌های آسولونه و همینگوی در این داستان و در داستان‌های دیگری به نام «بازگشت یک سرباز» (۱۹۴۲) و در رمان «وداع با اسلحه» از آن‌ها ذکر کرده و حتی در «برف‌های کلیمانجارو»، وقتی قهرمان داستان، می‌گوید خیال دارد کتابی درباره آردیت‌ها بنویسد. چکین حتی ویلایی را هم که در این داستان از قول همینگوی محل اسکان آمریکایی‌ها بوده شناسایی می‌کند که نامش ویلا سگافردو *Villa Segafredo*

است و گردان آردیت‌ها که همینگوی وصفش را کرده احتمالاً گردان نهم و افسانه‌یی آردیت‌ها بوده است. البته چکین می‌گوید نبرد آسولونه آردیت‌ها را همینگوی خود از نزدیک ندیده بلکه از این و آن یا از خود آن‌ها شنیده است چون در زمان نبرد، همینگوی مجروح و در بیمارستان بستری بوده. در هر حال هر چه بوده چکین را به این نتیجه می‌رساند که همینگوی حتی در اوان کار ادبی‌اش، روایت‌ها را نه بر اساس تخیل یا جعل بلکه بر اساس واقعت با ماهیت تقریباً حسی (سینسوریال) بنا می‌کند. گفته می‌شود چمدانی را که در سال ۱۹۲۱ در ایستگاه قطار لیون از همینگوی می‌دزدند حاوی

داستان‌هایی بوده در این زمینه. همان طور که در بالا آمد اولین چاپ این داستان به ترجمه ایتالیایی است و در ۱۹۷۶، مترجم آگاهی ندارد در این فاصله ترجمه دیگری هم از این داستان به زبان دیگری موجود بوده یا نه. با این‌که داستان به زبان اصلی در مجموعه‌یی در این سال‌ها به چاپ رسیده و یا متن تاپ شده هنوز جزو مدارک بایگانی دانشگاه پرینستون است. به هر صورت، ترجمه از روی متن ایتالیایی است و مثل هر ترجمه‌یی که از روی متن اصلی نیست اشکالات خاص خودش را دارد، اما از لابه‌لای آن می‌توان فضای همینگوی را باز شناخت هر چند به عنوان کار اول اوست و پیش از شکل‌گیری نهایی ادبی‌اش و آشنایی‌اش با جیمس جویس، ازرا پانده، گرترو استاین و بعد از تنها هشت ماه روزنامه‌نگاری در روزنامه «استاره کاتزاس سیتی»